اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

## فصل (٥) فی معرفة الفصل و فی الفرق بین الفصل و ما لیس بفصل و فی كیفیة اتحاده مع الجنس

 در این بحث مرحوم آخوند راجع به حقیقت فصل نوعیه هر ماهیت و هویت خارجی او و فرق بین این حقیقت و بین عوارض و آثار و لوازمی كه مترتب بر این حقیقت هست راجع به این ایشان بحث می‌كنند و مطلبی را كه از مرحوم شیخ در شفا دارند دنبال آن مطلب به این قضیه می‌پردازند كه نسبت به آن حقیقت صورت نوعیه انواع راجع به آن دو دیدگاه بود، یك دیدگاه وجود دارد و آن دیدگاه عبارت است از همان تصور ابتدائی كه آن تصور ابتدائی برای عوام در تشخیص بین حقایق خارجیه وجود دارد، مردم در امتیاز حقایق خارجیه و اعیان خارجیه چه نوع تصوری دارند؟ چه نوع تفكری دارند؟

 در فرق بین اسد و بین فرض كنید ذئب كه هر دوی اینها حیوان مفترس هستند مردم چه تصوری دارند؟ آیا این كیفیت فرقی كه بین این دو می‌گذارند واقعیت مساله همین است و آیا فرق در همان نحو تصوری است كه ما از این آثار ظاهری می‌بینیم، فرض كنید كه افتراس اسد شدیدتر از افتراس ذئب رنگ و لون اسد متفاوت با رنگ و لون ذئب حجم اسد این اعظم است از حجم ذئب كیفیت رفتار اسد با رفتار ذئب تفاوت می‌كند من حیث المجموع این خصوصیات را كه ما مشاهده می‌كنیم ما معتقد می‌شویم بر اینكه این اسد دارای یك حقیقت نوعیه است كه بواسطه این حقیقت نوعیه با ذئب تفاوت دارد، حالا اگر فرض بكنید همان ذئب آمد یك مقداری بزرگ شد یك مقداری حجم بزرگتر شد رنگش هم رنگ اسد شد یال و كوپالی كه اسد دارد آن یال و كوپال هم آمد روی ذئب اضافه شد و امثال ذلك كم‌كم ما دیگر بین اسد و ذئب دیگر فرق نمی‌گذاریم هیچ تفاوتی دیگر بینش قائل نیستیم چون رنگش همان است پشم و مویش هم كه همان است كیفیت افتراسش هم كه همان است چه تمایزی در اینجا هست كه ما بین این دو نوع كه در اینجاست فرق بگذاریم و این یك مساله‌ای است كه به خیلی از مسائل دیگر برمی‌گردد و خیلی از مطالب یعنی همین مطلب گرچه مطلب یك مطلب فلسفی است ولی از نقطه نظر مسائل اخلاقی و تربیتی و اعتقادی كاربرد خیلی زیادی دارد و ما باید از این فصل، فصلی كه ایشان در اینجا مطرح می‌كنند به خیلی از مطالب و روش و تربیت و سیره بزرگان ما باید در اینجا برسیم.

 اسد در اینجا یك حیوانی است كه یك آثار و خصوصیاتی دارد مثل اینكه فرض بكنید چطور با دستگاه و كامپیوتر و فتوشاپ و اینها می‌آیند عكسها را تغییر می‌دهند صورتها را می‌آیند تغییر می‌دهند، صوتها را می‌آیند تغییر می‌دهند فرض كنید یك صوتی را می‌آورند یك صدایی را می‌گیرند و صدایی فردی را روی او می‌گذارند و آن شخص اصلًا حرف زده، این صحبت را كرده لذا الان در دادگاهها دیگر صوت ملاك نیست عكس دیگر ملاك نیست یك عكس شخصی را می‌آورند می‌گذارند و مونتاژ می‌كنند و می‌گویند این فلان كار خلاف را انجام داده، درست شد نه صوت دیگر در اینجا ملاك است و مورد استشهاد است و نه شكل مورد استشهاد است هیچكدام چون الان همه كار می‌كنند حالا شما فرض كنید یك فردی را بیاورید كم‌كم هی این را هم شخص را بیایید عوض كنید خصوصیاتش را عوض كنید چشم و ابرو و بینی و گوشهایش را بیاورید تغییر بدهید و به یك شكلی در بیاورید، از این مسائل هم ممكن است اتفاق بیفتد در این جراحی‌های پلاستیك كه می‌كنند صورت شخص را تغییر می‌دهند و عوض می‌كنند و بعد به یك صورت دیگر در می‌آورند ابرویش تغییر می‌كند بینی و لب و دهن و چشمش تغییر پیدا می‌كند گونه‌گذاری می‌كنند و به طور كلی یك مرتبه شما فردا می‌بینید فلان شخص دارد راه می‌رود در حالی كه این او نیست این قیافه او را دارد دیدید افرادی توأم هستند توأمین به دنیا می‌آیند چطور یكی مثل دیگری است شما هم یكی از این دو توأمین با شما رفاقت دارد ولكن شما دیگری را تصور می‌كنید اوست و با او برخورد می‌كنید و اتفاقاً هم صدایشان هم مثل هم است، قیافه‌شان هم مثل هم است و شمایی كه فرض بكنید سالها با یكی از این دوتا ارتباط داشتید و اصلًا با دیگری رفاقت نداشتید و اصلًا او را ندیدید شما كه سالها با این فرد مرتبط بودید و با او روز و شب بودید متوجه نمی‌شوید كه این او نیست و او شخص هم خودش را به آن راه می‌زند و ادعای رفاقت می‌كند و شما اصلًا توجه نمی‌كنید تمام اینها مال چی است؟ همه اینها بخاطر این است كه ما فصل را با آثار ظاهری اشتباه گرفتیم اگر ما به آن صورت نوعیه فرد اطلاع داشتیم به محض اینكه او را می‌دیدیم متوجه می‌شدیم كه او غیر از آن است گرچه از نقطه‌نظر صورت ظاهری و كم و كیف و خصوصیات ظاهری و جسمانی به اندازه سر مویی بین او و بین آن فرد دیگر كه صدیق شما بوده تفاوتی وجود ندارد ولی دو حقیقت مختلف هستند دو صورت نفسیه مختلف دارند این نفسش یك قسم است آن نفسش یك قسم دیگر است این خبیث است آن فرد فرد صالحی است این اهل دوز و كلك است آن بی‌غل و غش و رك و راست است این اهل صدق است آن اهل دروغ است این مومن است آن فاسق است و امثال ذلك در حالتی كه از نظر ظاهر سر مویی این دو تا صورت با همدیگر تفاوت ندارند این در یك عالمی است و آن هم در عالم دیگر.

 مرحوم آخوند در اینجا به این نكته می‌خواهند ما را برسانند به این مساله می‌خواهند برسانند كه عرض كردم از نقطه نظر اخلاقی كه ما فصول افراد را با آثار ظاهری آنها اشتباه نكنیم ممكن است یك فردی از نقطه نظر آثار ظاهری بسیار فرد اهل تقوایی باشد بسیار فرد اهل صلاحی باشد.

 همین روایت امام سجاد علیه‌السلام كه حضرت می‌فرماید نگاه نكنید به رفت و آمد مردم نگاه نكنید به تواضع مردم، نگاه نكنید به كیفیت صحبت در نماز و قیود و نماز، همان نماز را امام سجاد هم می‌خواند هر دو می‌خواندند حضرت هم دو ركعت می‌خواندند حضرت هم ایاك نعبد و والضالینش را قشنگ می‌گفتند هر دو هم عرب بودند هم یزید بود هم امام سجاد هر دو و اگر یزید بلند می‌شد و می‌آمد و شما امام سجاد را ندیده بودی همان عمامه را یزید می‌گذاشت سرش همان ردا را می‌گفت این ردا ردایی است كه از رسول خدا رسیده شما هم كه علم غیب نداری كه بدانی این راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید حالا بر فرض راست هم بوده ردا، ردا است تمام لباسهای زراری پیغمبر را مگر روز عاشورا همه را ندزدیدند كندند و بردند حالا فرض كنید یزید هم بیاید بگویند كه علی‌بن الحسین ردایی كه دارد این است آن هم بنشیند روی تخت و شطرنج هم این طرفش و آبجو هم این طرفش و سگ و میمون هم جلویش و حالا اینها را جمع كند كه یك مقدار اوضاع بهتر بشود و مرتب بشود بیاید بگوید ردای پیغمبر كه بر دوش من است، همین است راست است همه دیدند پیرمردها بیایند شهادت بدهند ما دیدیم، عمامه رسول خدا بر سر من است خب راست است این عمامه را بیایند نگاه كند خط و خالش را عمامه همان است نمازی هم كه می‌خواند همان نمازی است كه پیغمبر می‌خوانده دو ركعت می‌خواندند اینها همان است قشنگ هم بخواند واقعاً اگر كسی امام سجاد را ندیده باشد به همان صورت واقعی ندیده باشد قیافه امام سجاد را ندیده باشد و این شخص بیاید بگوید كه من امام سجادم چگونه ما تشخیص بدهیم امام سجاد هست یا نه چطوری تشخیص بدهیم؟ حالا یك نفر فرض بكنید این آدم باسوادی است می‌آید امتحان می‌كند صحبت می‌كند فلان می‌كند تشخیص می‌دهد كه این آدم آدم دروغگو و آدم حقه‌بازی است ولی عوام كه اینها را نمی‌فهمند عوام كه این مساله سرش نمی‌شود عوام نگاه به این عمامه می‌كند.

 همین معاویه كه آمد این شام را بر علیه امیرالمؤمنین شوراند با چی شوراند؟ با پیراهن عثمان شوراند، یعنی یك پیراهن را برد بالای منبر و شام را حركت داد یك پیراهن، به تو چه این پیراهن دست تو است خیلی خب این پیراهن عثمان است به تو چه ربطی دارد اینجا چكار می‌كند؟ این پیراهن دست تو چكار می‌كند؟ تو كه تا نزدیك مدینه آمدی و برگشتی مردم كه نمی‌دانند یك دفعه با یك پیراهن راه می‌افتند! با یك پیراهن خونی مردم راه می‌افتند حالا این پیراهن خونی چطور خونی شده آیا مقصر بوده خود او یا مقصر نبودند علل و ریشه‌های این قضیه چی بوده؟ چطور به دست این افتاده؟ آیا با این پیراهن استفاده ابزاری می‌كند همه حرفها در اینجاست یا استفاده واقعی دارد می‌كند؟ كی اینها را تشخیص می‌دهد؟ كی اینها را می‌فهمد؟ كسی اینها را نمی‌فهمد! اگر می‌فهمیدند كه راه نمی‌افتند! صدهزار نفر راه نمی‌افتادند بیایند به جنگ امیرالمؤمنین كه نماز می‌خواند این آقا اصلا نماز نمی‌خواند كی گفته اصلا نماز می‌خواند؟!

 همه این بدبختی‌های كه دارد بر سر بشریت می‌آید از اول زمان آدم تا هر وقتی كه خدا بخواهد همه بخاطر این است كه ما فصول حقیقیه را با آثار ظاهری و مظاهر ظاهری عوضی گرفتیم عوضی می‌گیریم همه بدبختی ما مال همین است! كه جای این دو تا را ما عوض می‌كنیم، مرحوم آخوند می‌آید می‌گوید بابا آثاری را كه شما دارید می‌بینید همین فصلی كه برای حیوان می‌گوییم حسّاس متحرك درّاك بالاراده آخر كجای این حساس فصل حیوان است؟ آیا خود حساس بودن احساس داشتن خود مفهوم احساس یعنی چی؟ یعنی تأثّر از مؤثّر، انفعال از فاعل، این انفعال از فاعل مگر فصل حیوان است؟ این كاغذی كه دست من است این چی است؟ این فرض كنید منفعل است این جسم فاعل برای انفعال است من بواسطه دست خودم كه جنبه فاعلی دارد این را دارم حركتش می‌دهم این چی است؟ خب این هم حساس است یعنی آن جنبه انفعالی كه یك متأثری از این مؤثر آن جنبه انفعالی را به خود می‌گیرد حساس است خب این فصل حیوان است خب این هم هست خودش را نه ما به شعور كار نداریم خودش یعنی همین حساسیت را به عنوان مفهومی بگیریم كه این مفهوم تأثّری است كه از یك اثری این تأثّر برای انسان حاصل می‌شود برای حیوان حاصل می‌شود، متحرك بالاراده این تحرّك تحرّكی كه دارد انجام می‌دهد خود این تحرّك با اراده، با اراده دارد حركت می‌كند این فصل برای حیوان است؟

 این حركتی كه به این كیفیت می‌كند، درخت هم كه حركت می‌كند مگر آن به اراده نیست مگر شما در شكم درخت هستید كه می‌گویید تحركش به اراده نیست؟ یك درختی كه شما در اینجا بكارید بعد نور از آن سمت بیاید شما یك دفعه می‌بینید این گیاه سرش را خم كرده و به سمت نور كج شده مگر این تحرك بالاراده نیست؟ حالا نور اگر از این طرف بتابد آن دنبال نور می‌رود و دوباره كج می‌شود به آن طرف از یك نقطه هوا بیاید كه این اكسیژن و هوایی كه می‌خواهد به این گیاه برسد فقط از یك نقطه است شما نگاه می‌كنید می‌بینید این درخت كج كرده خودش را و به سمت همان زاویه‌ای دارد حركت می‌كند كه زاویه به او حیات و اكسیژن دارد می‌رسد و همینطور الان تشبیهاتی كه در مورد گیاهان شده، آن تشبیهات را اگر حساب بكنیم همان تشبیهاتی است كه راجع به حیوان می‌گویند، همان مطالب است مگر حساس نیست شما یك برگ از درخت را بكنید بعد الان ارتعاشاتی كه بوجود می‌آید در همان گیاه كاملًا این تألّم این گیاه را در وجودش احساس می‌كنیم كه این از این عملی كه انجام شده چقدر الان ناراحت است و همینطور مطالب دیگری كه برای انسان بهت‌آور است كه چطور گیاهانی كه ما آنها را بی‌جان می‌بینیم و آنها را مسلوب‌الاختیار می‌بینیم در تغذی خودشان در حركت خودشان در امثال ذلك اینها عالمی دارند برای خودشان كه ما اصلًا خبر نداریم یك مقداریش دارد این مسائل روشن می‌شود.

 پس بنابراین این نمی‌تواند علت برای این قضیه باشد و نمی‌تواند جنبه فصلی برای این داشته باشد، مرحوم آخوند می‌فرماید این مطالبی كه در اینجا هست و همینطور سایر مطالبی كه از عوارض و آثاری كه ما آنها را به عنوان فصل یا مجموعه آنها را فصل برای یك نوع ما در نظر می‌آوریم همه اینها عوارض و آثاری است كه مُنشاء و مظهر برای ظهور آن حقیقت باطنیه است كه در آن شیء وجود دارد و آن حقیقت باطنیه است كه موجب بروز این حركات و این آثار و این خصوصیات شده حالا چه بسا اینكه آن خصوصیات ظاهری به جهات مختلف با خصوصیات یك نوع دیگر هم متحد باشد، متفق باشد اشكال ندارد. فرض كنید یك نفر اینهایی كه تئاتر و فیلم و اینها بازی می‌كنند دیدید وقتی بازی می‌كند در این فیلم انگار خود آن شخص حیات پیدا كرده، زندگی مجدد پیدا كرده و یك جوری هم درستش می‌كنند كه عین همان فردی است كه دارد از طرف او نقش بازی می‌كند، عین همان حركات را و سكنات را می‌آید در می‌آورد یا صدایشان را شبیه می‌كنند حتی خیلی‌ها صدایشان را شبیه صداهای دیگر می‌كنند امكان ندارد انسان تشخیص بدهد یعنی یك دفعه من صدایی شنیدم مثلًا از یك چیزی یعنی اصلا یك در هزار هم در ذهن من نیامد كه تقلید است حالا این استعدادها چگونه است كه خدا به بعضی ها می‌دهد و آنها می‌توانند یك همچنین تقلیدهایی بكنند چنان تقلید صددرصدی گاهی اوقات از خود آن اصلش هم بهتر است، می‌گویند: جنسهای بدلی كه درست می‌كنند گاهی اوقات از آن اصلش هم ترجیح دارد یعنی اصلش به آن خوبی نیست، به این قشنگی نیست ولی این آنچنان این بدل این آمده و غالب آمده بر آن خصوصیات و فعلیات كه اینطور تصور می‌شود، آن وقت اینجاست كه دیگر اهل خبره می‌خواهد، شما فرض بكنید كه یك نفر بیاید و این صدای مرحوم مثلًا آقا را بیاید در بیاورد و بعد از قول ایشان نوار ضبط كند و بگوید فلان كار چه خواهد شد؟ همه چی این طرف و آن طرف خواهد شد! جایی كه آن موقع می‌شنیدیم كه می‌گفتند: اگر مطلبی را به نظرتان برسد كه درست است از قول ایشان نقل كنید وقتی كه یك همچنین ایده و نظریه‌ای باشد خیلی خب فردا هم بلند می‌شوند می‌آیند صدای آقا را در می‌آورند این هم دلیل و مستند، می‌گویم بعضی اوقات صوت‌های تقلیدی را می‌شنویم اصلًا من متوجه نمی‌شوم به هیچ وجه متوجه نمی‌شوم، می‌گویم حالا با دستگاههای كه جدید آمده دیگر نورعلی نور شده و دیگر صددرصد است و رد خور ندارد عین صدا را بر می‌دارند متن از خود و صدا از دیگری این متن را روی آن صدا می‌گذارند با یك درجه و نمی‌دانم و فركانس و اكولایزر و بالا و پایین كردن عین همان بدون كمترین انحراف و اعوجاجی می‌آید این مساله را نشان می‌دهد و اینجاست كه دیگر این كلام بزرگان راجع به این قضیه كه دنبال هركسی نروید، نمی‌دانم به هرجا سر نسپرید، دست در دست هركسی ندهید، نمی‌دانم وقتی می‌خواهید از شخصی تقلید كنید باید بروید تفحص كنید نمی‌دانم خصوصیاتش را حضرش را مرضش را صحتش را عسرش را یسرش را حالات مختلف فراز و نشیب زندگی همه اینها را ببینید تست كنید با معیارهای خودتان دیگر آخر آخر دیگر مثلًا برایتان هیچ شك و شبهه‌ای نبود آن موقع خواستید راجع به مساله تصمیم بگیرید همه بخاطر همین است با یك نگاه كردن و یك دانه سلام و صلوات دین را می‌دهیم دل و دین را می‌دهیم یعنی هم دنیایمان را می‌دهیم هم آخرتمان را می‌دهیم همه را می‌دهیم وقتی دنیا برود آخرت هم رفته، چون دنیا مقدمه آخرت است اگر كسی دنیای خود را تباه كند دیگر سرمایه‌ای برای آخرت در دست او باقی نمی‌ماند بی‌خود شما در این دنیا نیامدید آن وقت بعد معلوم می‌شود ا عجب پس این مدتها، پس این سالها، پس این روزهای را كه ما این كردیم و آن كردیم این آقا این بود خب این حرفهایی كه بعد از سالها ما می‌شنویم اگر این حرفها از اول یكی بشنود دیگر دل و دینش را نمی‌دهد اینها چی بوده؟ همه مخفی بوده همه این حرفها مخفی بوده چیزهای دیگر ظاهر بوده آنی كه باطن را می‌بیند آنهایی كه ظاهر نمی‌شود را می‌بیند و می‌آورد جلو، بابا این تهش این است، این باطنش این است، آدم تعجب می‌كند دست می‌گذارد روی دست، ا پس این حرفهایی كه می‌زنند درست است؟ بیا نگاه كن ببین چه خبر است، بیا و برویی دارد این حرفهایی كه می‌زنند درست است آدم قبول نمی‌كند، قبول نمی‌كند یك دفعه می‌بیند ا سالها گذشت یك مرتبه فهمید ای داد بیداد كلاهی به سرش رفته كه تا نافش پایین آمده، حالا پایین‌تر هم ممكن است بعضی كلاهها می‌آید پایین‌تر زانوها را می‌گیرد حتی تا كفش آدم هم می‌رسد كلاهها مختلف است كلاه داریم تا كلاه بسته به این كه چقدر مواد در آن بكار رفته اینها تمام مال چی است همه بخاطر این است كه ما این فصل مرحوم آخوند را بهش توجه نكردیم.

 تلمیذ: اشخاصی كه مجذوب هستند چگونه است؟

 استاد: نه ببینید برای هر كسی خدا یك تكلیف و یك پرونده دارد، مجذوب داریم سالك مجذوب داریم مجذوب سالك داریم هر كسی یك حساب و كتاب خاص به خودش را دارد و كسی نمی‌تواند نسخه دیگری را برای خودش بپیچد الان شما دارای یك مزاج هستید من دارای یك مزاج هستم هر دو هم دلمان درد گرفته و پیش دكتر می‌رویم، دكتر به بنده استامینفون می‌دهد به شما بروفن می‌دهد حالا بگویم نه آقا چرا به شما بروفن داده؟ می‌خوری می‌بینی یك دفعه تق معده درآمد، من ناراحتی معده دارم بخواهم بروفن بخورم خونریزی می‌كنم این آن ناراحتی را ایجاد نمی‌كند موجب باز شدن جراحت اثنی‌عشر نمی‌شود درست شد هر دو هم دل درد داریم هردو هم نیاز به مسكن داریم ولی مسكن برای شما یك نوع است برای من یك چیز دیگر.

 خصوصیات روحی افراد هركدام بر حسب شاكله خودشان در این عالم وجود پیدا كرده و بر آن اساس هر شخصی تكلیفی دارد و وظیفه‌ای دارد برای ارتقاء رشد خود و تكامل خود و رسیدن به آن قسمت فعلیت، عبور از این استعداد به آن فعلیت یك برنامه‌ای را می‌خواهد، یك راه و طریقی را می‌خواهد كه آن راه و طریق برای هر شخصی متفاوت است لذا می‌فرماید: الطرق الی اللَه بعدد النفوس یا انفاس الخلائق این معنایش همین است كه هر نفسی یك راه جدایی دارد كه آن راه با دیگری فرق می‌كند آن شخصی كه مجذوب سالك است آن شخص اصلًا نفس او اقتضای یك همچنین حركت و جهتی را می‌كند و آن دیگری نمی‌تواند مجذوب سالك باشد یعنی اگر بخواهد او مجذوب سالك باشد اصلًا به سرش می‌زند التفات كردید سیستمش به هم می‌خورد ممكن است این قضیه در جسم او و در سیستم فیزیكی او بخواهد تأثیر بگذارد و تمام امعاء و احشاء او را درب و داغون كند و آن كسی هم كه در سالك مجذوب است و باید طریق تربیت را در پیش بگیرد مجذوب سالك نمی‌تواند بیاید كار او را انجام بدهد بخواهد او انجام بدهد خود او به هم می‌ریزد یعنی دو قسم شاكله در اینجا وجود دارد یك شاكله آن كیفیت برایش در نظر گرفتند یك شاكله این، بله ممكن است همین شخص سالك مجذوب در بعضی از مراتب آن جنبه مجذوب سالك را پیدا كند بعد دوباره برگردد تغییر و تحولات درش پیدا بشود همه یك میزان نیست و آن شخص هم به یك مرتبه برسد كه مرتبه بقاء او غلبه كند و بعد سالك مجذوب بشود.

 هر شخصی در هر موقعیت باید به همان وضعیتی كه برای او در آن موقعیت قرار دارد باید به همان عمل كند دیگری را نمی‌تواند عمل كند، لذا هیچ وقت شما نمی‌توانید بگویید چرا من او نیستم؟ او من نیست؟ ممكن است همان شخص بگوید ای كاش من او بودم یعنی در عین حال كه شما به دیگری غبطه می‌خورید در شما یك حقیقتی پنهان شده كه دیگری به شما غبطه می‌خورد شما باید آن راه را بروید هركسی باید مسیر خودش را برود الان این فهمی كه من دارم و این موقعیتی كه دارم همین فهم و موقعیت من اقتضا می‌كند كه این مسیر و راه را طی بكنم اگر خلاف كردم تباه كردم دیگر خودم را تباه كردم دیگر نه سلوك جذبی دارم نه جذب سلوكی دارم هیچكدام را دیگر ندارم هر دو را از دست خواهم داد

 پس بنابراین این كلام مرحوم آخوند كه در اینجا می‌فرمایند یك فصل عبارت است از یك حقیقت نوعیه و نفسیه كه آن حقیقت نفسیه منشاء برای این آثار است این یك مساله‌ای است واقعی و مساله‌ای است حقیقی و انسان یك مقداری كه از این ظاهر ـ نه اینكه حالا فرض كنید دید بزرگان و علما را پیدا بكند ـ یك مقداری با طهارت نفس یك مقداری با مراقبه یك مقداری با تزكیه و تربیت از مرتبه ظاهر عامیانه و عوامانه بیاید بیرون نه خیلی بالا دو تا پله بیاید این تشخیص می‌دهد تمایز و افتراقی را كه در آن نفوس مختلف وجود دارد كه این نفس‌ها هركدامش یك حقیقت خاص به خودش را دارد كه آن حقیقت خاص به خود با تغییر صور و با تغییر شكل و كم و كیف آن حقیقت تغییر نخواهد كرد و هركدام از اینها كه برای خودشان یك عالم خاص دارند، این حیواناتی را كه انسان در نظر می‌گیرید هركدام از اینها برای خودشان یك عالمی را دارند خرگوش برای خودش یك عالمی را دارد، گوسفند یك عالمی را دارد شیر و ببر و پلنگ و اینها هركدام یك عالم خاص به خود دارد، شما یك پلنگ و یك ببر بگذارید در كنار شیر آن كسی كه باید بفهمد می‌فهمد هر دو را نگاه بكنید می‌بینید هردو درنده هستند هر دو مفترس هستند هر دوی آنها دارای خصوصیات افتراس هستند دارای جوارح افتراسیه و اینها هستند ولی وقتی كه در آن شكل اینها نگاه می‌كنید در چشم اینها وقتی نگاه می‌كنید می‌بینید یك چیز دیگر است كه با آن تفاوت می‌كند این یك خصوصیاتی دارد كه آن خصوصیات را شما نمی‌توانید به او شكل خارجی بدهید، به آن تصویر خارجی بدهید این بر اساس آن خصوصیات است كه یك جا می‌ایستد و یك جا حمله می‌كند آن بر اساس آن خصوصیاتش است كه همه‌اش حمله می‌كند این بر اساس این خصوصیتش است كه از یك جا اغماض می‌كند یك جا را فرض بكنید این اغماض نمی‌كند آن نه آن یك جهتی دارد در یك جهت نفسانی هست كه سیر هم باشد حمله‌اش را می‌كند هر جا می‌خواهد باشد كار خودش را انجام می‌دهد آن خصوصیتی كه با فقط دیدن ظاهری آن انواع برای انسان حاصل نمی‌شود آن اسمش فصل می‌شود آن فصلی كه جنبه باطنی و نفسی دارد و بر اساس آن جنبه باطنی و نفسی ما می‌بینیم كه آثار خارجی در مواقف مختلف هم تغییر پیدا خواهد كرد و الا هر دو چنگال را دارند هر دو دندان را دارند هر دو حمله را دارند هر دو زور را دارند هردو آن قابلیت‌های برای افتراس را هر دو دارند اما اینكه این یك جا می‌ایستد می‌رود یك جا اینطور می‌كند می‌رود یك‌جا آنطور می‌كند ولی آن اینطور نیست اینها برمی‌گردد به آن جنبه باطنی والا خود حركت و وقوف و اینها كه نمی‌تواند فصل برای شیء و برای آن خصوصیت آن شیء باشد إن ما یذکر فی التعاریف بإزاء الفصول فبالحقیقه هی لیست بفصول اینها فصل نیستند بل هی لوازم و علامات للفصول الحقیقیه فالحساس و المتحرک خود مفهوم حساس و متحرك لیس شیء منهما بحسب المفهوم فصلا للحیوان

 خب این فصل نیست، حس داشتن كه فصل نیست، خود مفهوم حس داشتن، مفهوم حس داشتن یك انفعال است تحرك خودش یك به اصطلاح جنبه فاعلیت است یا جنبه انفعالیت است هركدام ما در نظر بگیریم از جهت محركیت خودش بل فصله کونه ذا نفس دراکه فصل این حیوان این است كه این دارای نفس دراكه است كه مرحوم حاجی در اینجا می‌فرماید ذا را به معنای اضافه نباید بگیریم و به معنای نفس شیء باید بگیریم و درست هم است یعنی نه اینكه دارای نفس است و این فصل یك همچنین چیزی به او اضافه شده است حیوان نفس همان نفس دراكه است و متحرك ولیست الدراکیه و المتحرکیه عین هویه النفس الحیوانیه ولی خود دراكیت و خود تحرّك این عین هویت نفس حیوانیه نیست بل من جمله لوازمه از آثارش است لکن الإنسان ربما یضطر لعدم الاطلاع علی الفصول الحقیقیه اما انسان گاهی اوقات مجبور است چكار كند خب همه كه آن دید باطن را ندارند، همه كه آن تصور به اصطلاح اشراف بر نفوس را ندارند، به قول مرحوم آقا می‌فرمودند طرف دارد با من حرف می‌زند خیال می‌كند سر ما را می‌تواند كلاه بگذارد گفتم تو حرف نزده من از چشمهایت می‌فهمم داری دروغ می‌گویی خب همه كه اینطور نیستند نه اگر من باشم سرم كلاه می‌رود می‌آید طرف پیش آدم می‌نشیند.

 یك روزی یكی از رفقا آمده بود می‌گفت یكی از اقوام ما راجع به این خلاف بودنش و راجع به سر هم كردنش و راجع به نفاق و به اصطلاح حیله و كلك و اینها می‌گفت، می‌گفت: این یك آدمی است كه اگر بیایید پیش شما بنشیند یك ساعت برای شما صحبت می‌كند و شما تصور می‌كنید این سلمان فارسی اصل است در حالی كه هیچ كسی نبوده الا اینكه این تیغش زده یعنی هر كسی با این برخورد كرده این افاده و افاضه‌اش بهش رسیده می‌گفت چنان این عجیب است اصلًا می‌گفت این اعجاز پروردگار است كه می‌آید خودش را این یك مرجع تقلید است این اینطور می‌آید صحبت می‌كند یا اینكه سلمان است در حالی كه قالتاق است و این دست شیطان را راست راستی می‌بندد، خیلی خب حالا همه كه اینطور نیستند اینها كه بابا خیلی زیاد هستند خیلی كمتر از اینها می‌آیند آدم را خلاصه سركیسه می‌كنند و آدم را یك جور دیگری می‌آیند آدم را به اصطلاح چیز می‌كنند حالا این دیگر حالا شما نگاه كنید ببینید كه ما اگر آن دید باطن را نداشته باشیم و از آن طرف مسئولیت‌های مهم هم بر دوش ما باشد آیا ایمن هستیم از این فریبی كه اینگونه افراد انسان را به این فریب مبتلا می‌كنند تا آن چشم باطن نباشد وقتی مرحوم آقا می‌فرمودند: كه باید انسان متصل باشد والا هر كسی می‌خواهد باشد از مكر شیطان ایمن نیست این مال این است مال این مساله است كه می‌آیند جلوی آدم یك طوری صحنه را درست می‌كنند یك جوری مقدمه‌چینی می‌كنند یك جوری مطالب را بوجود می‌آورند بعد معلوم می‌شود عجب قضیه این نبوده این نبوده این چی نبوده و فلان و این حرفها خب همه كه اینجور نیستند ولکن الانسان ربما یضطرلعدم الاطلاع علی الفصول الحقیقیه او لعدم وضع الاسامی لها ـ بخاطر عدم اطلاع بر فصول حقیقیه یا به عدم وضع اسامی برای فصول حقیقیه انسان مضطر می‌شود چون برای آن فصول حقیقی كه اسمی نمی شود گذاشت چون یك مساله باطنی است مضطر می‌شود إلی الانحراف عنها إلی اللوازم مضطر می‌شود به انحراف از آن فصول حقیقیه و لوازم و علامات به اینها می‌گوید فصل، حساس، متحرك بالاراده، ناطق، فصل انسان را می‌گذارد ناطق خب بابا ناطق یعنی حرف می‌زند طوطی هم حرف می‌زند بعضی نطق‌ها هم كه كار دست می‌دهد بعضی ناطق‌ها، نطق‌ها كارهای دست آدم می‌دهد فالمراد من الحساس لیس نفس هذا المفهوم مراد از حساس این مفهومی كه متقوم به انفعال شعوری است یا اضافه ادراكیه نیست والا لک المتقوم بالانفعال

 ما از این مدعیان ارتباط با امام زمان مسائلی دیدیم یكی از همین مدعیان ارتباط با امام زمان كه الان نیست فوت كرده، بساطی داشتند و چه داشتند، خلاصه دكان و دستگاه خوبی به هم زده بودند، یك شخصی آن زمان مثلًا سیزده یا چهارده سالم بود هر وقت این را می‌دیدم ازش بدم می‌آمد هرچی افرادی كه ما با آنها مرتبط بودیم از اقوام هم بودند، یعنی با ما اصلًا ارتباطی نداشتند می‌خواستند ما را بكشند در جركه خودشان، طیفی از آنها وابسته به این جمكران و اینها هم بودند ولی من هر وقت این آقا را می‌دیدم اصلًا ناخودآگاه بدم می‌آمد هیچ چیز هم از او نمی‌دیدم ولی نمی‌دانم چرا از او بدم می‌آمد! خیلی احساس اشمئزازی از او داشتم از این قضیه سالها گذشت یك روز در یك مجلسی بودیم صحبت این فرد شد یكی آنجا بود البته این قضیه كه می‌گویم مربوط به زمان شاه است آن موقع ما بزرگ شده بودیم بیست و سه یا چهار سالمان شده بود، ده سال، یازده سال از این قضیه گذشته بود در یك مجلسی بودیم یك نفر بود شخص اهل اطلاعی بود، صحبت این فرد شد دیدیم این شروع كرد هرچی از دهانش درآمد به این فرد گفت، از جمله مطالبی را كه او نقل كرد این بود كه می‌گفت من در یك مجلس با او بودم در جایی این منزل كنار یك مدرسه دبیرستان دخترانه بود دبیرستان دخترانه زمان شاه هم همه بی‌حجاب بودند و لخت بودند می‌گفت من بیرون رفتم، دستشویی رفته بودم، وقتی برگشتم دیدم این از توی پنجره دارد این دبیرستان را دارد دید می‌زند و نگاه می‌كند همین آقای نایب امام زمان، آن وقت من متوجه شدم و رفتم گفتم بگذار چشم چرانی‌اش را بكند حالا كه قلابی بودنش برای ما معلوم شد حالا بگذار كیفش را بكند ما چرا مزاحمش بشویم آمدیم و یك آهانی كردیم و گرفته نشسته و در حال تفكر این دومیش آن اولی كه دیدیم این هم حالا دومی، آن وقت ببینید آقا حالا خدا خواسته یك چشمه‌اش را برای این نشان بدهد، آن وقت ما می‌دیدیم افراد معمم! دنبال این راه افتادند معمم؟! درس خوانده! نجف رفته! دنبال این هستند. و در یك مجلسی من خودم بودم دیدم بدون او وارد مجلس نشدند و او اول وارد شد و همه به صف در حال تعظیم و ... البته خب ما در آنجا گفتیم صبر كنید آقایان مقدم هستند احترام اولاد پیغمبر بر جنابعالی لازم است ـ بیش از آن یارو اینها دست و پاچه شدند ـ احترام اولاد پیغمبر و عالم بر جنابعالی واجب است شما صبر كنید شما بفرمائید ـ منزل مرحوم آقا بود ـ حالا این آقا جوری می‌آید خودش را جا می‌زند نشان می‌دهد چه می‌كند و هیچ كس هم خبرندارد هیچ كس اطلاع ندارد بعد من خودم از یك فرد دیگری نظایر آنها را شنیدم دیدم نه او از خودش در نیاورده است و بعد چیزهای دیگری را، ما از این چیزها خیلی دیدیم آنقدر دیدیم كه دیگر اگر كسی بیاید بگوید من خود امام زمانم باور نمی‌كنیم چه كسانی را فریب داد، چه كسانی را این فریب داد، معممین را! دوروبری‌ها البته به نظرم بی‌ارتباط با جن نبوده، معممین را! علماءرا! باسوادها را! اینها را و چه از آنها خلاصه پولها گرفت، املاك گرفت، املاك به اسمش كردند هزارمتر هزارمتر در مشهد و تهران برای امام زمان به اسمش می‌كردند، یك دفعه كاشف به عمل آمد كه این زنای محصنه می‌كند! زنای محصنه! نه حالا زنای معمولی، این نوّاب خالص امام زمان ... البته من به آن افرادی كه محشور و مرتبط بودند یك دفعه گفتم، گفتم من در این چیزی می‌بینم كه عن‌قریب این إفتضاحش بالا خواهد رفت، یك جایی بودم و آن اشخاصی كه بودند گفتند آقا فلانی دارد به ما این را می‌گوید، من تمام دنیا را گشتم ... گفتم آقاجان این حرف با گشتن پیدا نمی‌شود، چیزهای دیگر می‌خواهد گشتن و دنیا دیدن آن به جای خودش محفوظ است، آن وقت برای همین بنده خدا پیش آمد، همین كه گول خورده بود اصلًا داشت دیوانه می‌شد.

 یكی دیگر دوباره در جایی بود آن شخص در همدان بود، ماشاءاللَه یكی دیگر در كاظمین بود دیدیم، یكی دیگر در كربلا بود الان كه در عراق از اینها ماشاءاللَه هر شهری سه تا نایب امام زمان و سید حسنی در می‌آیند، گاهی اوقات این سیدحسنی‌ها شیخ هستند اینقدر نفهم است كه عمامه‌اش را سید نمی‌كند بابا تو كه می‌خواهی گول بزنی سید كن بیشتر پول دربیاوری چرا با شیخی، حالا كه به كلاه‌برداری است خب خوب كلاه‌برداری كن چرا با یك قران و دوزار، رفتیم توی صحن دیدیم اوه یك كوچه درست كردند یك ردیف آدم اینجا ایستاده یك ردیف هم اینجا فقط هم یك نفر می‌تواند برود بیاید یعنی یك نفر می‌رود، دو نفر نمی‌توانند بروند به هم می‌چسبند خب نیست در صحن امام حسین به هم بچسبند یك نفر می‌رود آن جلو یك دانه صندلی گذاشتند آقا سرشان را گذاشتند پایین ودستشان را گذاشتند اینطوری جدی می‌گویم بنده خودم رفتم و تماشا می‌كردم و كیف می‌كردم سیدحسنی نشسته جلوی امام حسین دارد بیعت می‌گیرد یك كوچه فقط یك نفر، این می‌رود دست می‌بوسد و برمی‌گردد همینطوری پشتش را نمی‌كند عقب‌عقب می‌آید دوباره نفر بعد در صف ایستادند یك فیلم‌هایی، اینها از جهل مردم سوء استفاده می‌كنند.

 وقتی كه مرحوم آقا می‌فرمودند: من عاقلتر از این مرد (مرحوم آقای حداد) در دنیا ندیدم خب آقای حداد مگر غیر از مسائل عرفانی و اینها چیز دیگر مطرح می‌كردند كه مرحوم آقا این حرف را می‌زدند چی بوده قضیه؟ یعنی كسی كه به مرتبه عرفان برسد ارتباطات ظاهری او جنبه عقلانی محض پیدا می‌كند نه اینكه حالا حتماً باید از توحید صحبت بشود خب توحید و اینها حساب كار خودش را دارد یعنی صحبتی كه می‌كند، رفتاری كه می‌كند رهنمودهایی كه می‌كند مطالب اخلاقی كه می‌گوید وقتی انسان اینها را نگاه می‌كند می‌گوید بالاتر از این نمی‌تواند باشد، عقلانی‌تر از این نمی‌تواند باشد كه با عقل و با آن نیروی مایزه بین انسان و بین سایر انواع آن تمایز داشته باشد به این مطلب ایشان می‌فرمودند: من عاقلتر ندیدم، حالا مطالب توحیدی و عرفانی آن چه ربطی به عقل دارد آن به حال و نفس و مراتب و عوالم خودش مربوط است كیفیت راهنمایی، كیفیت دستورالعمل، كیفیت مطالب، كیفیت برنامه، كیفیت معاشرت یعنی آنچنان آن حقیقت توحیدی كه لازمه آن حقیقت توحیدی تراوشات عقلیه است آن در نفس این عارف تجسّم پیدا كرده كه هرچه می‌گوید رودست ندارد، هركاری می‌كند رودست ندارد، هر نگاهی كه می‌كند رودست ندارد، هر راهی كه می‌رود رودست ندارد، این می‌شود بالاترین مرتبه عقلانی در رفتار و كردار و روابط اجتماعی و دستورالعمل آن مطالبش هم به جای خود آن مطالب به جای خود، می‌آمدند اشكال ما را می‌گرفتند مثلًا یك مطلبی بود ما انجام می‌دادیم این را می‌گفتیم شما كه این مطلب را دارید می‌گویید آیا این گفتن این مطلب می‌دانید كه او را متحوّل خواهد كرد اگر می‌دانید متحول نمی‌شود پس چرا می‌گویید؟ او كه متحول نمی‌شود مساله از اتمام حجت گذشته اتمام حجت هم شده، گفتن این مطلب ایشان می‌خواهند این را بگویند كه مبادا بر اساس نه نفس مصلحت در خود القاء كلام بلكه بر اساس خواست باطن این، او را دنبالش را بگیر آنطور نباشد.

 همین یك مساله را ما فرض كنیم در نظر داشته باشیم، در صحبت و رفتارمان كه یك وقتی آن جهت باطن نیاید و یك نقابی به خودش بگیرد نقاب تكلیف، نقاب اتمام حجت، نقاب اصلاح، نقاب ارشاد، نقاب فلان آنوقت چقدر آدم راحت است هم راحت است هم آن وضعیتی كه آن شخص دارد دیگر هی در آن وضعیت بالا و پایین نمی‌رود بابا این یك وضعیتی برای خودش تثبیت كرده چرا انگولكش بكند حالا درست نمی‌شود چكارش بكنیم این كه همین است وقتی این درست نمی‌شود و همین است حالا انگولكش می‌كنید كه چی؟ اقلًا باهات سلام وعلیك بكند باهات آن ارتباط را داشته باشد اقلًا بگذار تصور و تخیل و توهم درش نیاید بگوید بابا ما را رها نمی‌كند بابا فهمیدیم چه خبر است؟ می‌خواهی چی بگویی؟ من بعد از فوت مرحوم آقا اتمام حجتم را كردم همه هم فهمیدند، وضع من و مطلب من و بعد هم گفتم هركس بیاید مناظره كنیم حتی افرادی آمدند از مشهد در قم در همان منزلی كه دم حرم است در همین‌جا كتاب روح مجرد مرحوم آقا را جلوی من باز كردند فرمودند: آیا این مطلبی كه ایشان در اینجا دارند آیا این بخودشان هم مربوط است؟ گفتم ایشان دروغ نمی‌گوید آنچه را كه در كتاب نوشتند خودشان عمل می‌كنند این حرف من را شنیدند و بعد بلند شدند رفتند كار خودشان را كردند اتمام حجت دیگر چه می‌خواستم بكنم دیگر رسیدم به جایی كه برایم شبهه پیدا شد كه آیا بیش از این من تكلیف دارم یا نه؟ دارم از بین می‌روم بالاخره خودم هم آدم هستم یك دفعه مرحوم آقا فرمودند: نه تو تكلیف نداری برای چی حرف می‌زنی؟ دیگر تمام شد حالا من بیایم خودم را الان اینطور است الان آنطور است آبرو دارد می‌رود مكتب دارد می‌رود زیر سوال، به جهنم زیر سوال برود خب برود به درك، مگر بنده صاحب این مكتبم این مكتب صاحب دارد ولی خدا ولی حی‌اش الان وجود دارد، آن ولی حی ولایت بر همه ما دارد و بر همه عالم دارد خودش می‌داند می‌خواهد آبرو برود می‌خواهد نرود اصلا به من چه ربطی دارد من چكاره‌ام بلند شوم بیایم و بعد استعدادهای خودم را از بین ببرم قابلیت‌های خود را از بین ببرم سر هیچی، خدا می‌گوید بی‌خود كردی كی بهت گفت؟ یكی می‌خواهد بگوید دودوتا پنج تا می‌خواهی چكارش كنی؟ كی به تو گفت؟ یكی می‌گوید به این دلیل چهارتا، یك دو سه چهار، می‌گویی می‌گوید چشمهایت عوضی می‌بیند حالا به این آدمی كه می‌گوید چشهمایت عوضی می‌بیند شما چی می‌خواهی بگویی؟ می‌گویی او هم عوضی می‌بیند؟ می‌گوید او هم عوضی می‌بیند مرغ یك پا دارد آن چی؟ آن هم عوضی می‌بیند شما به این آدم چی می‌خواهی بگویی؟ برو پی كارت، خداحافظ شما این، یعنی شما یك مطلب حكیمانه‌تر و عقلانی‌تر و متقن‌تر از این كلام شما پیدا می‌كنید؟ وقتی در جایی احساس می‌كنی مطلب تأثیر ندارد خودت را دیگر گرفتار نكن چقدر این حرف، حرف متینی است چقدر حرف حرف سنگین است، چقدر حرف حرف عقلایی است چون آدم صحبت می‌كند گرفتار می‌شود پیامد دارد دنبال صحبتش باید برود ما این را می‌دیدیدم در كلام بزرگان در روش بزرگان این مساله را می‌دیدیدم كه آنها همینطور بودند خود مرحوم آقا نسبت به مسائل مختلف اتمام حجت را كردند دیگر حالا بنده پرده برنمی‌دارم اتمام حجت را كردند بر همه افراد كردند بر اقرانشان، امثالشان، هم‌مسلكانشان، بالاخره علما، بزرگان، اهل علم، غیر اهل علم، همه و یك مرتبه ایشان به من فرمودند: كه آنچه را كه ما باید بعنوان وظیفه یك عالمی كه مسئولیت ارشاد امّت را بر عهده دارد مسئولیت دارد ما گفتیم و مطلب را تمام كردیم و آنها هم خوب این مطلب را فهمیده‌اند و دیگر ما تكلیفی نداریم بعد هم كه وقتی مساله این است وقتی قرار بر این شد آن وقت دیگر انسان باید رفت و آمد خودش را، صحبت خودش را، كارهای خودش را دیگر به یك نحوی قرار بدهد كه خیلی ایجاد درد سر نكند، دلیلی ندارد برای چی انسان بخواهد دردسر درست بكند انسان هی بخواهد حساسیتی بوجود بیاورد چه دلیلی دارد یعنی یك آدم عاقل بلند می‌شود می‌آید یك حرفی بزند كه بگویند چرا این حرف را زدی؟ خب آدم عاقل كه این حرف را نمی‌زند یك آدم واقعاً یك آدمی كه دارد دنبال درد خودش است و دنبال راه خودش هست بلند می‌شود بیاید یك كاری را انجام بدهد، یك حركتی را بكند كه برای او درد سر باشد نه این كار را نمی‌كند با اعتقاد به اداره و مدیریت و مدبریت ولی حی ما دیگر جایی برای نگرانی نیست، جایی برای دغدغه نیست جایی برای تشویش نیست جایی برای اضطراب نیست اینها را به اهل زمانه واگذار كنیم اهل زمانه، عوام، مردم اینهایی كه به اینها نپردازند به چی بپردازند، یعنی واقعاً شما اگر این روزنامه را از این مردم بگیرید مردم می‌زنند در سرشان، بالاخره باید برای حرف زدن با همدیگر یك چیزی پیدا كنند، پس چی؟ بیایند از فصل نوعیه ملاصدرا بحث بكنند، همین‌ها این همه روزنامه‌هایی كه دارد چاپ می‌شود این همه كاغذ مال چیست؟ مال مردم است این اسفار هم مال كیست؟ مال چند تا آدمی كه می‌خواهند بفهمند كه دنیا چه خبر است؟ اوضاع چه خبر است؟ این هم مال این چندتا، پس هردو تا كاغذ چاپ می‌شود هم برای این طرف كاغذ چاپ می‌شود و هم برای آن طرف كاغذ چاپ می‌شود هم برای اینجا وقت گذاشته می‌شود هم برای آنجا خب ما چرا برویم آن وقت را بگیریم برای خودمان خب این را می‌گیریم ما چرا آن كاغذ را بخریم خب بیایم این را بگیریم چرا برویم آن روزنامه را بگیریم خب این را می‌گیریم ما چرا آن مطالب را گوش بدهیم خب مطالب آقا را بگذاریم یك نوار آقا را بگذاری یك صحبت یك ربع دل و جان آدم تغییر پیدا می‌كند بسم اللَه الرحمن الرحیم كه شروع می‌شود به صحبت كردن آدم یك دفعه از زیر می‌رود رو دیگر نشان می‌دهد این بسم اللَه دارد از كجا در می‌آید از چه نفسی دارد می‌آید؟ از چه عالمی دارد عبور می‌كند؟ همین بسم اللَه را یكی دیگر می‌گوید اوه نگو برو سر مطلب، مقدمه را بگذار كنار برو سر اصل مطلب، خب واقعاً خداوند به آدم توفیق بدهد، توفیق بدهد كه این طور نباشیم.